

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: حزب کار ایران-توفان

۱۱ می ۲۰۱۱

تحولات لیبیا و تجربه اندوزی از آن

تحولات در لیبیا در سیر پیشرفت خویش اشکال جدیدی به خود گرفته و بسیار آموزنده اند. جنبش ضد استبدادی و دموکراتیک مردم به جان آمده در شمال افریقا که در بدو امر برای همه مستبدین و امپریالیسم و صهیونیسم غیر مترقبه بود، دامن لیبیا را نیز فرا گرفت و مردم لیبیا را برای خواسته های محقانه خویش که پایان دادن به استبداد طایفگی معمر القذافی بود به خیابانها کشانید.

معمر القذافی در تحت تاثیر ناسیونالیسم عرب و ناصریسم بعد از سرنگونی سلطان ادريس و به عهده گرفتن قدرت در لیبیا کشوری را به ارث برد که قرون وسطائی و عقب مانده، فاقد صنایع زیربنائی، متشکل از سه قبیله بزرگ و محل تاخت و تاز کمپانیهای نفتی بود. وی برای آبادانی لیبیا فعالیت فراوان کرد، بهداشت و آموزش را مجانی نمود و سطح زندگی مردم لیبیا را ارتقاء داد. نفت لیبیا را ملی کرد و قرار دادهای نفت و گاز را طوری منعقد نمود که منافع کشور لیبیا را در مقابل دسیسه های استعماری تأمین می کرد، سیاست خارجی وی در آغاز کار مترقی و مضمون ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی داشت. وی از نهضتهای مترقی در آسیا و افریقا و امریکای لاتین نیز حمایت می کرد. قذافی از نظر تاریخی در لیبیا نقش بسیار مترقی بازی کرد و تلاش کرد از طوایف و گروههای پراکنده ساکن در لیبیا با ایجاد پیوند اقتصادی و سیاسی ملتی از بطن جامعه قرون وسطائی خلق کند که سرزمینش هنوز مرزهای شناخته شده دقیقی نداشت. ولی تجربه لیبیا نشان می دهد که حکومتها برای اینکه پایدار بمانند باید برای مردم که صاحبان اصلی کشورند حقوقی را به رسمیت شناخته و به این حقوق احترام بگذارند. باید با تکیه بر مردم حتی برای آبادانی کشور بکوشند و مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی را با تکیه بر مردم به انجام رسانند. به جای مردم و بدون حضور فعال آنها تصمیم گرفتن و آنها را در جریان مسایل و رتق و فتق امور نگذاشتن و به ایجاد شفافیت و نظارت عمومی اقدام نکردن پرده ای از ابهام بر فعالیتها کشیده و روحیه بی اعتمادی و شک و سوء ظن را در مردم افزایش می دهد. حکومتی که مردم را مورد اعتماد نداند و از بالای سر آنها مرتبا تصمیم بگیرد به تدریج اعتماد خویش را در میان مردم از دست می دهد و به دارودسته ای بریده و جدا از مردم

تبدیل می شود که در فساد خویش غرق می گردد. معمر القذافی علی رغم همه فعالیت‌های مترقی خویش فرصت‌های گرانبهایی را در این زمینه ها و وحدت مردم لیبیا از دست داد.

قذافی به صورت خودکامه بر لیبیا حکومت می کرد. قانون اساسی وی کتابچه سبز وی بود که با تقلید مسخره از کتاب سرخ مائو سرهم بندی کرده و فاقد مضمون مترقی بود. لیبیا قانون اساسی نداشت و ندارد و هرگز تلاش نشد تا یک میثاق ملی میان شهروندان این کشور برای زندگی مشترک در مرزهای جغرافیایی لیبیا به وجود آورده شود. قذافی در حقیقت یک **ولی فقیه** به تمام عیار بود. خودش قانون وضع می کرد و خودش نیز اجراء می نمود. سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه در واقع در شخص وی جمع بودند. بسیاری از تصمیمات قذافی نه به اساس ضوابط و موازین و قوانین بلکه به اساس خلق و خوی روزانه و اراده شخص رهبر انجام می پذیرفت. مقامی به عنوان نخست وزیر یا رئیس دولت وجود نداشت. از مجلس نمایندگان مردم خبری نبود. نظام حاکم بر لیبیا حتی یک نظام تک حزبی مانند حزب بعث در عراق و یا در سوریه نیز نبود، نظام تک طایفگی و خویشاوندی بود. مرز روشنی میان بودجه کشور و اموال شخصی ایل و طایفه قذافی وجود نداشت. وی با مردم لیبیا به عنوان سلطان و رعیت رفتار می کرد و تأمین زندگی مردم لیبیا را نه به عنوان وظیفه یک دولت منتخب مردم به شهروندان یک کشور مستقل، بلکه به عنوان صدقه خانواده قذافی به مردم لیبیا می دید. قذافی لیبیا را ملک طلق خود، ملک شخصی خود مانند خاندان آل سعود در عربستان سعودی تصور می کرد که در درون آن هرگونه که بخواهد رفتار می کند و سایر افراد مردم نوکران و خدمتگزاران این بارگاهند. فرزندان قذافی و بستگان وی مانند زالو ثروتهای مردم لیبیا را حیف و میل می کردند و برایشان این غارت منابع ملی لیبیا بسیار بدیهی جلوه می کرد. بریز و پیاش این خانواده و قلدری آنها در اروپا و باج خواهی ایشان برای بسیاری از ممالک مشکلات ایجاد کرده بود. سفراء و وزارت امور خارجه لیبیا باید مرتباً به عنوان دستیار فرزندان قذافی و روپوشی کثافتکاریهای آنها در اروپا عمل می کردند. چنین شیوه حکومتی طبیعتاً آینده ای ندارد و بقایش آنهم در دل نهنگان استعماری یک امر صرفاً زمانی است.

مردم لیبیا در تحت تاثیرات تحولات شمال افریقا در همسایگی شرق و غرب خویش خواهان شرکت در تعیین سرنوشت خود و وجود حساب و کتابی در مملکت شدند. نمی شد بر حکومتی که خودش بدون شرکت مردم می بُرد و می دوزد و هر چه دلش می خواهد به اساس میل و هوی و هوس روز انجام می دهد و به هیچکس پاسخگو نیست اعتماد کرد. قذافی همانگونه که شیوه تفکر همه مستبدین خودکامه است و برای نظر مردم مانند **ولی فقیه** ارزش قابل نیست و اکنش نشان داد و با زبان گلوله و تهدید و تحقیر با مردم سرزمینش سخن راند. وی قوای مملکت را نه ناشی از نیروی ملت بلکه ناشی از خواست طایفه خودش می دانست. تفکر قبیله ای بر وی حاکم بود. این بی توجهی به احساسات عمومی و بی خبری از عمق حوادثی که در جهان می گذرد طغیان مردم را به ضد وی تشدید کرد و آنها را برای مقابله با قذافی مسلح نمود. یک جنبش توده ای به وجود آمد که نه اهدافش روشن بود و نه رهبری آن روشن بود و همین ضعف که اساساً ناشی از فقدان حزب و سازمانهای اپوزیسیون مترقی است زمینه را برای رخنه عمال آشوب طلب، خرابکاران، فرصت طلبان، عمال امپریالیست و یا تروریستهای القاعده باز می گذارد. مدتها نیروهای مخالف دولت که پاره ای از روشنفکران و هواداران حقوق بشر را نیز شامل می شدند نمی توانستند بر سر یک شخصیت حقیقی و یا حقوقی به خاطر رهبری جنبش به توافق برسند. جنبش فاقد چنین شخصیتی بود که مورد قبول عامه بوده و از چنین اعتباری برخوردار باشد و توانائی رهبری مبارزه دموکراتیک و ملی مردم را داشته باشد. همکاران سابق قذافی که به مردم پیوسته بودند نیز مورد اعتماد مردم نبودند. ضعف ذاتی طبقه کارگر در لیبیا به علت وجود هزاران نفر کارگر خارجی و فقدان اتحادیه های کارگری و حضور یک جنبش کارگری فعال در

زندگی مردم در لیبیا زمینه را برای انحراف جنبش، آشفته فکری، بی دورنمایی در آن فراهم می آورد. صرف نارضایتی و تقاضای دموکراسی هنوز بیان هیچ چیز نیست. باید دید که این دموکراسی در خدمت کدام اهداف عمل خواهد کرد. در این فاصله نیز که امپریالیستها به ویژه از تحولات تونس و بعد از آن مصر غافلگیر شده بودند به خود آمده و آهنگ آن کردند که با سیاست دوراندیشانه اهداف خویش را در شمال آفریقا با اهرمهایی که در دست داشتند پیاده کنند. در کنار مصر و تونس که ارتش را بی طرف کردند تا ماشین دولتی را همچنان در اختیار داشته باشند و جنبش مردم را کنترل نموده و از رادیکالیزه شدن جنبش ممانعت به عمل آوردند در لیبیا سیاست دیگری در پیش گرفتند.

دولت لیبیا یک دولت مستقل بود و ارتش آن نیز یک ارتش مستقل غیر وابسته و یا خریداری شده از طرف قذافی و نه ترکیبی از حلقه به گوشان امپریالیست آمریکا بود. در لیبیا امپریالیستها فاقد آن اهرمهای تاریخی در تونس و مصر و یمن و بحرین و اردن بودند تا خواستهای خویش را در مجاری مورد نظرشان رهبری کنند. نظام هدایت آنها در لیبیا عمل نمی کرد.

فرق کشورهای نظیر سوریه و لیبیا با مصر و تونس و مراکش و اردن و یمن و عربستان سعودی و بحرین و امارات متحده عربی و کویت و... در این است که ممالک سوریه و لیبیا دو کشور مستقل بوده که در مقابل امپریالیسم و صهیونیسم مقاومت می کردند و می کنند در حالیکه سایر این ممالک نوکران دست نشانده امپریالیستها هستند. هر تحولی در درون ممالکی نظیر مصر و تونس و... مسلماً یک جنبه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی دارد، زیرا مردم این ممالک با امر و نهی امپریالیستها به ویژه به مصر در زمان مبارک در مورد نهضت مردم فلسطین هرگز موافق نبوده و به آن قلبا تن در نمی دادند. طرد رژیمهای حاکم در این کشورها نه تنها یک اقدام دموکراتیک بلکه اقدامی ملی نیز محسوب می شود و مورد تأیید این ملتها بوده و هست. سرنگونی نظامهای وابسته به امپریالیسم از نظر مقام راهبردی آنها در جهان و منطقه توازن قوای ارتجاع را برهم می زند و این چرخیدن کفه ترازو به نفع مردم همان منطقه و به ضرر ارتجاع در منطقه است، در حالیکه در مورد تحلیل پیرامون تحولات در سوریه و لیبیا نمی توان ملاکهای برشمرده را برای داوری قطعی نادیده گرفت.

به همین جهت بسیار جای خرسندی بود وقتی مردم لیبیا که برای دموکراسی و خواهان تحقق حقوق شهروندی خویش به پاخاستند رسماً مخالفت خویش را با حضور نیروهای نظامی خارجی در لیبیا که در کنار شورشیان برزمنند اعلام می داشتند و وقتی قذافی برای حفظ قدرت طایفه خویش به بمباران وحشیانه مردم و به جنگ داخلی برای یکسره کردن کار توسل جست، مردم لیبیا از مراجع بین المللی تنها می خواستند که آنها فقط مانع بمباران مردم لیبیا توسط هواپیماهای قذافی شوند تا آنها با تکیه بر نیروی خود، کار این مستبد خودکامه را بسازند. آنها می خواستند که آزادی لیبیا به دست خود آنها به سر انجام برسد.

امپریالیستهای انگلستان و فرانسه این قدرتهای استعماری که در آفریقا مناطق نفوذ خویش را مورد خطر می دیدند قبل از سایر امپریالیستها دست به کار شدند و خواستند با دخالت مستقیم و اعزام عمال خویش به بنغازی و رهبر پروری قلابی برای جنبش بی رهبر از طریق اپوزیسیون لیبیا در فرانسه و تبلیغات جهانی به نفع وی، اوضاع را طوری تغییر دهند که پای نیروهای نظامی فرانسه و انگلیس را به لیبیا باز کنند و در عین کنترل میدانهای نفتی و غارت منابع طبیعی که پس از فاجعه‌آمی در ژاپن اهمیتش دو چندان شده بود، اداره کشور لیبیا را در دست بگیرند و در عین حال به مردم آفریقا نیز نشان دهند که برای انجام انقلاب باید بهای سنگینی را بپردازند. اگر در مصر و تونس باید جلوی مبارزه مردم سد ایجاد می شد تا از تحول و تکامل و گسترش آن جلوگیری شود در لیبیا باید عکس

آن عمل می شد. باید به گسترش جنبش و تبلیغات جهانی برای مظلومیت آن و بربرمنشی قذافی که امر پنهانی تا به آن روز نبود، دامن می زدند.

برای انجام این سیاست استعماری چندین مرحله اقدامات لازم بود. آنها باید رضایت امریکا را برای تجاوز "قانونی" از طریق شورای امنیت سازمان ملل جلب می کردند که با توجه به موافقت اسرائیل با این سیاست تجاوزکارانه کار چندان مشکلی نبود. باید یک کارزار جهانی برای دفاع از حقوق بشر و دلسوزی برای مردم لیبیا که به عنوان مردم غیرنظامی از آنها یاد می کردند، راه می افتاد که شخص قذافی و خانواده اش بیش از همه هیزم در این اجاق "نوع دوستی" می گذاشتند و با سخنرانیهای تهدید آمیز خویش بیشتر آب به آسیاب تبلیغات امپریالیستها می ریختند. آنها سعی می کردند افکار عمومی جهان را به بهانه ممانعت از قتل عام مردم غیرنظامی برای یک تجاوز نظامی و اشغال لیبیا و کشتار مردم غیر نظامی، تحت عنوان حمایت از انسانها و حقوق بشر فراهم آورند. کش دادن تصویب مصوبه ای در شورای امنیت سازمان ملل و بحث در مورد ممنوعیت منطقه پرواز بر فراز خاک لیبیا دست قذافی را برای کشتار مردم لیبیا آزاد می گذاشت و این کشتار مردم در جهت خواست امپریالیستها بود تا بتوانند مقاومت ممالکی نظیر ترکیه، چین، روسیه، برزیل، هندوستان و نظایر آنها را از ترس فشار افکار عمومی در جهان درهم شکنند. این سیاست کش دادن ماجرا تا از کشته پشته ساخته شود، باید امپریالیست المان را نیز که با این سیاست استعماری استعمارگران فرتوت موافق نبود، زیرا منافع المانها را تأمین نمی کرد به زانو در آورند. تمام رسانه های گروهی جهانی زیر سلطه صهیونیستها تبلیغات وسیعی را به ضد وزیر امور خارجه المان آغاز کردند و زمینه را برای تجاوز "بشر دوستانه" به لیبیا آماده نمودند.

در ۱۳ مارچ ۲۰۱۱ آقای مصطفی محمد عبد الجلیل وزیر سابق دادگستری و رهبر شورای دولت گذار اعلام کرد: "ممالکی که از رستخیز ضد قذافی حمایت نکنند بعد از سرنگونی رژیم به منابع عظیم نفت لیبیا دسترسی پیدا نخواهند کرد. رهبری لیبیا بعد از قذافی سیاست نفتی اش را متناسب با موضعگیری ممالک در قبال قذافی در این شرایط سخت تعیین می کند".

همین رهبر شورای دولت در حال گذار مطابق نوشته روزنامه زود دویچه تسایتونگ المان در تاریخ ۲۱ تا ۲۲ ماه اپریل ۲۰۱۱ در سفرش در روز چهارشنبه مطابق ۲۰ ماه اپریل به فرانسه از دولت فرانسه درخواست کرد که نیروی نظامی به لیبیا اعزام کند".

در شورای امنیت سازمان ملل سرانجام قطعنامه ای به تصویب رسید که در عین دو پهلوئی دست امپریالیستها را برای تجاوز به لیبیا باز می گذاشت. در این فاصله وحشیگری قذافی کار را به آنجا کشانده بود که فضای افکار عمومی را در مناطق شورشیان تغییر داده بود و بخشی از آنها نه تنها با منطقه محدود و ممنوعه هوایی موافقت کردند حتی در تحت فشار و کشتار بی رحمانه قذافی با پیاده شدن قوای نظامی اشغالگران به لیبیا نیز از روی استیصال و ناامیدی موافقت نمودند.

عبدالحافظ غوقا یکی از رهبران شورای موقت لیبیا و سخنگوی دولت موقت در ۲۰ اپریل ۲۰۱۱ در بنگازی به خبرگزاری المان در مورد پیاده کردن نیروی نظامی به لیبیا توسط ناتو اظهار داشت: "اگر برای کمکهای انسانی و یا ایجاد مناطق امن برای مردم غیر نظامی لازم باشد آنوقت این امر از نظر قطعنامه شماره ۱۹۷۳ سازمان ملل نیز مانعی ندارد".

وی آمادگی خودش را برای اشغال کشورش اعلام کرد. توگویی که در یک کشور اشغالی مردم آن کشور در راحتی و آسایش زندگی کرده و قوای اشغالگر بدون چشمداشت و غارت و چپاول آن کشور با رضایت خاک آن کشور را ترک می کنند. باید کور بود تا تاریخ استعمار را نشناخت و سرنوشت افغانستان، عراق و فلسطین را ندید. همان نشریه می نویسد: "شورشیان در بدو امر مخالف دخالت نیروهای نظامی خارجی بودند. لیکن با توجه به برتری نظامی قذافی در خواست مناطق ممنوعه پرواز را نمودند... حال در طی نامه ای خطاب به لندن و پاریس اظهار می کنند که محتاج کمکهای نیروهای نظامی خارجی هستند".

جان مک کین نامزد ریاست جمهوری امریکا و رقیب اواما در ریاست جمهوری با رضایت اواما بدون روادید و کسب اجازه از دولت رسمی لیبیا با دخالت تحریک آمیز به بنغازی سفر کرد و با تجلیل از شورشیان پس از مذاکره با شورای موقت دولت گذار اظهار داشت: "شما قهرمانان من هستید".

مطبوعات جهان "دموکراتیک" این دخالت آشکار و بی شرمانه را عملی بديهی جلوه می دهند و این فرهنگ را جا می اندازند که معیار سنجش خوبی و بدیها در جهان رفتار امریکائی هاست.

روزنامه زود دویچه تسایونگ در شماره ۲۳ تا ۲۵ ماه اپریل می نویسد که در این روز "شورای دولت گذار مخالفتش را با ورود قوای بیگانه به لیبیا اعلام داشت" (تکیه از توفان). این اظهار نظر صریح شورای دولت گذار در زمان سفر جان مک کین به بنغازی در رد سخنان سخنگوی این شورا آقای عبدالحافظ غوقا و رهبر شورا آقای مصطفی محمد عبد الجلیل بود که در پاریس خواستار پیاده شدن سربازان خارجی به لیبیا شده بود.

روشن است که در درون شورای موقت، جنگ سختی میان همکاران و دوستانان ناتو و امریکا و نمایندگان واقعی مردم در گرفته است. طولانی کردن جنگ توسط ناتو برای ضربه زدن به هر دو طرف درگیری تا از آب گل آلود ماهی بگیرد تا کنون با موفقیت روبرو نشده است. مبارزه ادامه دارد و این هرچه نتیجه آن باشد، این تازه آغاز کار است.

پاره ای از افراد که احتمالاً مزدوران فرانسوی و امریکائی بودند حتی با پرچمهای فرانسه و امریکا برای سرنگونی رژیم قذافی عازم تسخیر طرابلس شدند. جنبش دموکراتیک مردم لیبیا به علت فقدان رهبری انقلابی به مرحله خطرناکی رسیده است و به تدریج می رود که رنگ ضد ملی به خود بگیرد.

طبیعتاً رسانه های گروهی غرب تنها صدای موافقین تجاوز به لیبیا را به گوش جهانیان می رسانند تا اقدام وحشیانه و استعماری خویش را توجیه کند. در این فاصله گروههای نظامی و کماندوهای آموزش یافته فرانسه و انگلیس و امریکا برای تخریب مواضع هواداران قذافی، نشانه گذاری اهداف نظامی، ترور رهبران لیبیا و کادرهای ناچیز نیروهای مترقی و تلاش فعال در کسب رهبری جنبش مردم برای کشاندن منضبط آنها به سوی طرابلس در لیبیا پیاده شده اند و به عملیات تخریبی مبادرت ورزیدند. وضعیت طوری است که به صورت ظاهر نیروهای استعماری تنها به صورت رسمی در جنگ حضور ندارند در حالیکه در عمل در لیبیا بسیار فعالانه عمل می کنند و به کشور لیبیا تجاوز کرده اند. سیاست آنها بعد از واگذاری رهبری این مبارزات در دست ناتو که حال باید منافع امپریالیست المان را نیز در نظر بگیرد این است که از طرفی به حل تضاد امپریالیستها توفیق یابد و از طرف دیگر تا جا دارد اجازه دهد طرفین درگیری تضعیف شوند تا بیشتر ویرانی و زمینه وابستگی و زمینه سرمایه گذاریهای آتی امپریالیستی ایجاد شود و زمان بیشتری در اختیار عوامل امپریالیستها قرار گیرد تا با شناخت بیشتر، بهتر بتوانند عوامل مترقی جنبش را ترور کرده و بر جنبش به طور کامل سوار شوند و رژیم مورد دلخواه خویش را در لیبیا بر سر کار آورند. تضعیف طرفین راه را برای تحمیل قراردادهای استعماری، حضور مداوم نظامی در شمال افریقا،

انعقاد قراردادهای پر آب و نان به خاطر بنای مجدد ابنیه و تأسیسات شهری و بندری و نظامی که هدفمند مورد خرابکاری و اصابت بمب قرار گرفته بودند و... جلوگیری از سیل هجوم پناهندگان افریقائی به اروپا و چپاول ثروت‌های مردم لیبیا در بانک‌های اروپائی و امریکائی به عنوان ثروت قذافی و... می‌گشاید.

امپریالیستها در این میان در چند زمینه در محاسبه خود دچار اشتباه شدند. آنها با مخالفت المان حساب نمی‌کردند. آنها فکر نمی‌کردند که جنبش ضد قذافی که تنها ۳۰ در صد مردم لیبیا را در شرق در بر می‌گیرد تا به این حد بی‌شکل و بی‌سازمان باشد و فقدان انضباط، نیرویش را مرتباً به هدر دهد و مهمتر از همه فکر نمی‌کردند که قذافی به مقاومت دست بزند و موفق شود بخش قابل توجهی از مردم را به حمایت از خویش جلب کند. فکر نمی‌کردند که زمان به نفع نیروهای اسلامگرا نیز کار می‌کند و آنها نیز در این جنبش فعال شده‌اند. فکر نمی‌کردند که علی‌رغم تبلیغاتشان در پوشش دفاع از مردم غیر نظامی افکار عمومی جهان تجاوز آشکار به یک کشور مستقل و عضو سازمان ملل را نپذیرد و نیروهای ناتو را نیروی تجاوزکار بشناسد. دست کم گرفتن قدرت مقاومت قذافی کار را با مشکل روبرو ساخته است. از طرفی موج ناراضی در جهان و در رجه نخست در ممالک عربی و اسلامی و افریقائی در حال افزایش است. آنها دروغ‌های امپریالیستها را که ما در عملیات نظامی مردم غیر نظامی هوادار قذافی را به قتل نمی‌رسانیم باور نمی‌کنند. همچنین در اتحادیه عرب علی‌رغم موافقت‌های اولیه نغمه‌های مخالفت به گوش می‌رسد. همین وضعیت در میان کشورهای افریقائی بروز کرده که برای برقراری صلح و پایان جنگ فعال شده‌اند و در کنار آنها روسیه و چین به صراحت بیان کرده‌اند که تصمیمات ناتو برای سرنگونی رژیم قذافی و اشغال لیبیا با قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل در تناقض کامل است. ونزولا و برزیل به عنوان دو دولت ملی و دموکراتیک و پر نفوذ در امریکای لاتین افکار عمومی را به ضد تجاوز به یک کشور مستقل بسیج کرده‌اند. در حالیکه در میان امپریالیستها نزاع سختی بر سر تقسیم غنیمت و شکل دادن به آینده لیبیا در گرفته است، آنها می‌خواهند با تهدید قذافی به این که وی را در دادگاه فرمایشی لاهه به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه خواهند کرد وی را ترسانده و وادار کنند که زودتر تسلیم شود.

بدرازا کشیدن غیر ضروری کار و شرکت فعالتر امپریالیستها و مداخله آشکار آنها در امور داخلی لیبیا وضع را برای آنها در آینده دشوارتر خواهد کرد. آنها حال مایلند که قذافی را به فرار و یا به استعفاء وا دارند و رژیم مورد دلخواه خویش را بر سر کار آورند تا مجبور نشوند با شرکت و مداخله مستقیم رژیم قذافی را سرنگون کرده و قطعنامه شورای امنیت را آشکارا زیر پا بگذارند و نشان دهند که همه این قطعنامه‌ها برای امپریالیستها بی‌ارزش است و تنها وسیله‌ای برای امپریالیستها برای پیش بردن مقاصد استعماری آنهاست. ناگفته نماند که بان کی مون دبیرکل سازمان ملل که باید از کشور لیبیا دفاع کند و به ضد تجاوز بوده و به خاطر حل مسالمت آمیز اختلافات عمل کند و خودش ابتکار عمل را برای ایجاد آتش بس و صلح به دست بگیرد مانند گماشته بی‌جیره موجب امپریالیست امریکا عمل می‌کند و در شیپور جنگ می‌دمد.

قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل ولی یک **بدعت جدید** با خودش آورده است که به ضد منافع خلق‌های جهان بوده و از این بی‌بعد مورد استناد امپریالیستها برای تجاوز و اشغال در همه جای جهان قرار می‌گیرد. جرج بوش پسر، در زمان تجاوزات پیشگیرانه خویش به ممالک جهان این بحث را طرح کرد که تحقق حقوق بشر بر احترام نسبت به حقوق ملل ارجحیت دارد. به این مفهوم که در هر کجا امپریالیسم امریکا با نوع قرائت خودش از این حقوق، تشخیص داد، حقوق بشر به زیر پا گذاشته شده است، امریکا حق داشته به آن کشور تجاوز کرده دولت‌ش را عوض کند و حق حاکمیت آن کشور را از بین ببرد تا "حقوق بشر!!؟" در آن کشور البته با تفسیر امریکا به تحقق در آید.

روشن است که این انساندوستی امپریالیستی برای توجیه سیاست استعماری و غارت کشورهاست و گرنه کسی نمونه ای را پیدا نمی کند که کشور مورد تجاوز بعد از اشغالش در اجرای قوانین حقوق بشر جایزه گرفته باشد. به زندان ابوغریب در کشور اشغالی عراق و به قتلگاه بگرام در کشور اشغال شده افغانستان و به گوتنامو در امریکا نگاه کنید تا مفهوم اجرای حقوق بشر را در ممالک زیر سلطه بفهمید.

صهیونیستها ۶۰ سال است که با اشغال فلسطین به نسل کشی مشغولند و نقض حق حاکمیت ملت‌ها را با نقض حقوق بشر کامل کرده اند. هم اکنون بحرین زیر سلطه تجاوز و بربرمنشی عمال امریکاست. این کشور توسط عربستان سعودی و امارات متحده عربی اشغال شده است. مطبوعات غرب اخبار این جنایات را نیز منتشر نمی کنند و درک خود را از تحقق حقوق بشر به آنها که هنوز نفهمیده و یا نمی خواهند بفهمند نشان می دهند. چرا استعمارگران برای تحقق حقوق بشر به بحرین حمله نمی کنند؟ روشن است زیرا پایگاه پنجم نیروی دریایی امریکا در آنجا مستقر است و این رژیم دست نشانده رژیم وابسته به امریکاست و سپر حفاظت از نفت عربستان سعودی است. نقض حقوق بشر در بحرین و عربستان سعودی مکمل سیاست امپریالیسم در نقض حاکمیت ملی کشورهاست. آنها به نقض حقوق بشر در ممالک زیر سلطه خویش نیاز دارند و از آن حمایت می کنند. آنها در عوض برای رد گم کردن از دخالت‌های بی رویه ایران در بحرین سخن رانده و آنها را بزرگنمایی می کنند تا اشغال و دخالت بی شرمانه خویش را کتمان کنند. آنها تجاوز و اشغال بحرین را دخالت نمی دانند. این است درک آنها از تحقق حقوق بشر و حقوق ملل که هر جا بر حسب منافع سیاسی خویش آنرا تفسیر و اجراء می کنند. در گذشته ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه با این نظریه به مخالفت برخاست زیرا با یکه تازی امریکا مخالف بود ولی امروز سرکوزی همان سخنان جرج بوش را تکرار می کند که برای حمایت از مردم و تحقق حقوق بشر مجاز است ممالک را اشغال کرد و مردمش را سرکوب نمود و اگر مقاومت کردند همه را از دم تیغ بیدریغ گذرانند و مانع شد که تحقق حقوق بشر در موردشان اجراء شود. یک اتهام تروریست مسلمان کافیسیت تا آنها را از هر حقوقی محروم کند. این است حمایت امپریالیستی از حقوق بشر. این است احترام به حقوق ملل توسط امپریالیستها.

در این میان وضع جمهوری اسلامی خنده دار است. آنها نمی فهمند که بی توجهی به اشغال لیبیا و حتی طرح خواست سرنگونی رژیم قذافی توسط امپریالیستها یک دسیسه امپریالیستی برای بدعت گذاری جدیدی است که از این به بعد با استناد به آن، هر رژیمی را در جهان که باب میل آنها نیست سرنگون کنند. آنها می توانند با ایجاد شورشهای مسلحانه مصنوعی تحت نام گروه‌های ناسیونال شونیست در نواحی مرزی ایران روزی بهانه ای بسازند تا به ایران و سوریه و یا ترکیه و عراق حمله نمایند و کشور ما را تحت عنوان دفاع از مردم غیر نظامی اشغال کنند. رژیم جمهوری اسلامی که دعوای شخصی اش بر سر امام موسی صدر با لیبیا به شدت کورش کرده است، نمی بیند که این کلاه را برای سر ایران می دوزند. آنها همان سیاست ارتجاعی را که در یوگسلاوی در همدستی با القاعده و جریانهای ارتجاعی اسلامی و همدستی با امپریالیسم بازی کردند تا تجزیه یوگسلاوی غیر مسلمان به نفع بوسنی هرزه گوین مسلمان را کامل کنند در لیبیا ایفا می کنند و این سیاست کوتاه بینانه تنها در خدمت امپریالیسم و به ضرر منافع ملی کشور ماست.

تجربه تحولات لیبیا چه به ما می آموزد:

هرگز به انساندوستی امپریالیستها و دلسوزی آنها اعتماد نکنید آنها دشمنان بشریت اند و برای جان انسانها پیشیزی ارزش قایل نیستند.

مبارزه برای سرنگونی رژیم های ارتجاعی یک امر داخلی است و تنها باید اساسا با تکیه به نیروی خلق خود انجام شود. هیچ کمک خارجی نباید بتواند در سیاست استقلال طلبانه و انقلابی جنبش براندازی تأثیری بگذارد. کمکی که اهداف مبارزه را مخدوش کند در خدمت اسارت ملت‌ها و نه آزادی آنهاست.

جنبش‌های براندازانه باید از بدو امر دارای جهت روشن ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی باشند تا بتوان سره را از ناسره در درون جنبش تشخیص داد و دست دشمنان ملی و طبقاتی را رو کرد و آنها را منزوی گردانید. سر امپریالیستها را نمی شود خوشخیالانه کلاه گذاشت. ریختن همه نظریات در یک کاسه، مانند دکان سمساری، به بهانه ایجاد وحدت، تنها می تواند به ایجاد پراکندگی و خدمت به امپریالیستها منجر شود. همکاری تنها با نیروهای خلقی مفهوم دارد، با دشمنان خلق باید جنگید.

جنبش‌های بی رهبری و خودبه خودی هر چند خواستهای دموکراتیک و مترقی داشته باشند همیشه از بابت این خطر تهدید می شوند که به زیر سلطه نیروهای ارتجاعی و وابسته به دشمنان ملی روند. این به آن مفهوم است که سیل نارضائی مردمی می تواند در زیر رهبری متمرکز و حساب شده دشمن قرار گیرد که از همه امکانات از جمله دارا بودن کادرهای لازم، امکانات مالی و تبلیغاتی و حمایت همه جانبه ارتجاع جهانی برخوردار است، تا این سیل را در مسیر هائی رهنما شود که منافع ستراتیژیک وی را تأمین می کند. هر جنبش خودبه خودی مترقی می تواند در اثر فقدان رهبری سازمانیافته و حزب مورد اعتماد عمومی با شعارهای انحرافی تغذیه شود و بدون آنکه خود به موقع متوجه این انحراف گردد و به بیراهه برده شود و از آن یک انقلاب مخملی سرزند. ما با این شعارهای ارتجاعی صهیونیستی در درون جنبش دموکراتیک ۲۲ خرداد [جوزا] در ایران نیز روبرو بودیم که می خواستند مردم ایران را به ضد مردم فلسطین و لبنان در حمایت از صهیونیستهای اسرائیلی تحریک کنند. و یا با طرح شعارهای ضد عرب همبستگی خلقهای منطقه را در مبارزه به ضد بن علی ها، مبارکها و آل خلیفه ها از بین ببرند.

تجربه مبارزه مردم در لیبیا نشان می دهد که فقدان یک رهبری منسجم و نیروی اپوزیسیونی که بتواند بر روی پای خود بند باشد تا بتواند در مانورهای سیاسی شرکت فعال داشته باشد چگونه می تواند وضعیتی ایجاد کند که به بن بست سیاسی بیشتر شبیه است و به جای تأثیر گذاری مستقلانه و آگاهانه بر روند تحولات، وضعیتی ایجاد می شود که جنبش به دنبال تحولات کشیده شده از چاله به چاه می افتد و دست خالی به هیچ جائی نمی رسد. جنبش اپوزیسیون در لیبیا اگر نتواند خطر روشنی با امپریالیستها و تجاوزکاران بکشد و آنها را دوست مردم لیبیا جا بزند نه تنها حمایت جهانی خویش را در بین نیروهای مترقی از دست می دهد، نه تنها در درون با تناقض روبرو شده و ماهیت خویش را از دست می دهد بلکه با شکست کامل نیز مواجه خواهد شد. جنبشی که مصالح عالییه میهن خویش را درک نکند و به آلت دست مقاصد امپریالیستها تغییر ماهیت دهد طبیعتا در وضعیتی نخواهد بود که در صورت تغییر نظام لیبیا بتواند در سراسر کشور اعتماد عمومی را به خود جلب کند و مورد احترام عمومی باشد. این جنبش خود به ایجاد یک جنگ داخلی دراز مدت دامن می زند. دست التماس به سمت نیروهای جنایتکار و متجاوز ناتو دراز کردن و از آنها طلب یاری نمودن تیر خلاص به جنبش توده ئی و دموکراتیک مردم لیبیا است.

کمونیستها نمی توانند کورکورانه از هر جنبشی تنها به علت شرکت وسیع توده ها در آن حمایت کنند. این جنبشها باید در مسیر پیشرفت خود در خدمت منافع ستراتیژیک انقلاب جهانی یعنی در خدمت استقرار نیروهای باشند که دموکراسی را با مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی پیوند می زنند و بشریت را در عرصه مبارزه اجتماعی گامی به جلو سوق می دهند. این جنبشها باید در خدمت مبارزه جهانی ضد امپریالیستی و برای شکستن جبهه سیاه ضد انقلاب جهانی بوده و سنگر آنها را تضعیف نماید. وگرنه در ایران، نیروهای اپوزیسیون مترقی باید

از حرکت سلطنت طلبها که خواهان براندازی رژیم جمهوری اسلامی هستند تا امپریالیستها و صهیونیستها کشور ما را غارت کنند به حمایت برخیزند و یا اینکه از اوباما و سارکوزی و... دعوت کنند که به ایران حمله کرده و کشور ما را از دست آخوندها نجات داده و حقوق بشر را در ایران متحقق سازند.

مبارزه مردم لیبیا ادامه دارد. این خطرات بر شمرده بر سر راه این مبارزات کمین گرفته اند. مقاومت انتقامجویانه قذافی و ضعف نیروهای مخالف وی و محدودیتهای تجاوز آشکار امپریالیستها به لیبیا وضعیت غامضی ایجاد کرده است که سر انجام آن هر چه باشد خسارت بسیاری به مردم و کشور لیبیا وارد ساخته است. هر چه باشد ولی نیروهای مترقی باید با تجاوز ممالک امپریالیستی به لیبیا و دخالت در امور داخلی لیبیا به بهانه حمایت از مردم غیر نظامی مخالفت کنند. آنها که این دسیسه امپریالیستی را نفهمند زمانیکه مردم غیر نظامی طرابلس و پاره ای شهرهای دیگر توسط نیروهای ناتو بمباران شوند تا مقاصد سیاسی امپریالیستها جامه عمل بپوشد آنوقت چشمانشان باز خواهد شد.

منافع کشور لیبیا حکم می کند که قذافی از انتقامجویی و خونخواهی قبیله ئی دست بردارد و به اصلاحات دموکراتیک تن در دهد، به حقوق مردم احترام بگذارد و با شورشیان برای خنثی کردن دسیسه های امپریالیستها به تفاهم برسد وگرنه هم خودش از بین می رود و هم به کشور لیبیا صدمات جبران ناپذیر می زند.

بر گرفته از توفان شماره ۱۳۴ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ مه ۲۰۱۱، ارگان مرکزی حزب کار ایران

www.toufan.org

صفحه حزب کار ایران (توفان) در شبکه جهانی اینترنت.

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی (ایمیل).